

کرامات اولیا؛

دلایل اثبات: عقل، نقل و اجماع

محمد رودگر *

چکیده: کرامات همانند معجزات از علل خفیه غیبی و فراطبیعی برخوردارند که بشر نمی‌تواند به کشف تامه آن علل نایل گردد. این پدیده‌های ناشناخته از مهم‌ترین دستاویزهای قشری‌گرایان برای انکار تصوف بوده است. عرفا عامه مخاطبان خود را به پذیرش متعبدانه کرامات فرامی‌خوانده‌اند، اما مبانی خود را نیز در اثبات کرامات بیان داشته‌اند. در بسیاری از آثار ایشان به عناوین و موضوعاتی چون «اثبات کرامات» یا «تعلیل کرامات» برمی‌خوریم. بیشترین دغدغه عرفا در بحث کرامات اولیا، در حوزه اثبات این پدیده بوده است. در این پژوهش مبانی عرفا در اثبات کرامات در سه گروه عقل و نقل و اجماع رده‌بندی و بیان شده است. به‌رغم وجود چنین دلایلی، باز هم کرامات دستمایه برخی شبهه‌پراکنی‌ها بوده است. از این جهت، سعی شده است به مهم‌ترین شبهات نیز پرداخته شود. اگر کرامات به‌عنوان پدیده‌ای ذاتاً غریب و ناشناخته مورد پذیرش قرار گیرد، چه از منظر عقلی و فلسفی، چه نقلی و شرعی و چه تواتر و اجماع عقلا، دستاورد بزرگی است برای رسیدن به نوعی واقع‌گرایی خاص که در آن، هم واقعیت بیرونی و هم فراواقعیتی چون کرامات و معجزات به رسمیت شناخته می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: کرامات اولیا، دلیل عقلی، دلیل نقلی، اجماع

e-mail: roodgar@gmail.com

* عضو هیأت علمی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

مقاله علمی - پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۸/۱۹؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۱/۱۵

مقدمه:

کرامات اولیا «امور خارق العاده‌ای است که به سبب عنایت خداوندی از ناحیه صوفی کامل و واصل صادر می‌شود» (رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۵۷۷-۵۵۷). اگر امری خارق العاده از فردی مؤمن سر زند که با تحدی و دعوی نبوت همراه نباشد، بدان کرامت گویند. کرامت ممکن است با دعوی ولایت همراه باشد، اما به هیچ وجه با دعوی نبوت همراه نخواهد بود (رک: جامی، ۱۳۸۲: ۲۱). در مهم ترین منابع و تذکره‌های صوفیه، همچون *کشف المحجوب*، *رساله قشیریه*، *نفحات الأنس* و... بخشی جداگانه و گاه مبسوط، تحت عنوان «اثبات کرامات» آمده است. مفصل ترین بخش *رساله قشیریه*، به «اثبات کرامات اولیا» اختصاص دارد. دلیل این همه تأکید بر کرامات چه بوده است؟ جامی ضمن ارائه بحث مفصلی در این باره بر آن است که کرامات اولیا به همراه معجزات انبیا از ارکان دین بوده، انکار آن خروج از دین است (رک: جامی، ۱۳۸۲: ۲۲). ابوتراب نخشی هم گفته است: «هر که به حقانیت کرامات ایمان نیاورد، کفر ورزیده است» (ابوالقاسم قشیری، ۱۳۷۴: ۶۹۶؛ عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۳۵۸؛ سبکی، ۱۳۸۳: ج ۲: ۳۱۴ به بعد). اعتقاد به کرامت، یکی از مبانی بسیاری از مسلمانان بوده، یک مسلمان راستین باید کرامات اولیا را باور داشته باشد، همان گونه که به توحید یا رسالت پیامبر عقیده دارد (ابوسعید ابوالخیر، ۱۳۸۵: ۴۸). اما صوفیه به این مقدار از لزوم تعبد در برابر کرامات کفایت نکرده، دلایل مختلفی را نیز در اثبات این پدیده بیان داشته‌اند. تمام این تلاش‌ها بیانگر اهمیت و ضرورت موضوع است که پژوهشگر را به مطالعه بیشتر واداشته است. پذیرش کرامات اولیا از هر نظر، تأثیر فراوان بر جهان بینی داشته، سنگ بنایی خواهد بود برای رسیدن به نوعی واقع گرایی خاص عرفانی که توجیه گر بسیاری از مبانی و باورهای دینی و مذهبی است. اثبات کرامات، گام نخست برای واقع نمایی پدیده‌ای است که دخالت مستقیم در تعیین نوع نگرش ما به واقعیت در جهان امروز و نیز در عرصه هنرهای روایی و به طور کل، فلسفه هنر دارد.

موضوع کرامات اولیا به قدری جذابیت دارد که دست هیچ پژوهشگری در معرفی پیشینه بحث خالی نمی‌ماند. باین حال، پژوهشی یافت نشد که به خصوص به شیوه‌های اثبات کرامات از منظر عرفا بپردازد. پژوهش‌های صورت گرفته از جمله عبارت‌انداز: شهبازی، ایرج و علی اصغر ارجی، سبع هشتم، (۱۳۷۸)؛ استعلامی، محمد، حدیث کرامت: پاسخی منطقی به پرسش‌ها، (۱۳۸۸). بیش از کتاب، تعداد قابل توجهی مقاله در این باب موجود است؛ از جمله: همتی، امیرحسین، «بررسی

(۱۳۹۴)؛ امین پور، قیصر و ایرج شهبازی، «طرحی برای طبقه‌بندی قصه‌های مربوط به اخبار از غیب»، (زمستان ۱۳۸۵)؛ شیر، قهرمان، «تأثیر آیات و روایات بر شکل‌گیری کرامات»، (۱۳۸۹)؛ قربان پور آرانی، حسین و ناهید حیدری رامشه، «از کرامات تا خرافات (با تأکید بر اسرارالتوحید و مقامات ژنده پیل)»، (زمستان ۱۳۹۳). هیچ‌یک از پژوهش‌های فوق و دیگر پژوهش‌های صورت گرفته ذیل عنوان کرامات، ناظر به اثبات این پدیده‌ها آن هم به تفکیک عقل و نقل و اجماع نیست.

۱. عقل

با وجود مقاومت عرفا در برابر عقل فلسفی و استدلالی، واقعیت آن است که فلسفه اسلامی کرامات را پذیرفته است. حتی فلسفه عقل‌گرای مشاء به شدت در پی اثبات کرامات برآمده است. بوعلی با استفاده از موضوع پیوند عقول و نفوس زکیه با عقل فعال، کرامات مشایخ را ممکن دانسته است (ابن‌سینا، ۱۳۳۲: ۲۶۰). پدید آمدن چنین خوارق عاداتی محصول توانایی‌های گسترده سه قوه توانمند در برخی نفوس مستعده است: قوه عقلانی، قوه خیال و قوه محرکه. هر قدر موجود فاعل نیرومندتر باشد، در فاعلیت خود کامل‌تر و تأثیر فعلش در غیر بیشتر و آثارش پراستمرارتر خواهد بود (ابن‌سینا، ۱۳۶۰: ۸۵). بوعلی نه تنها کرامات را می‌پذیرد بلکه دیگران را نیز از انکار آن برحذر می‌دارد (ابن‌سینا، ۱۳۳۲: ۴۳۱-۴۲۷). وی خارق عادت را خارق علت نمی‌داند و از این طریق، امکان وقوع کرامات را ثابت می‌کند. عامل بروز کرامات، قوت نفس است. چنانکه فارابی در مدینه فاضله آورده است: انسان زمانی به سعادت می‌رسد که مانند عقول و مجردات، بی‌واسطه اعضا و جوارح، از او کاری سرزند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۰: ۱۲). معجزه علت مادی یا معنوی ناشناخته‌ای دارد. پس می‌توان بدون توجیه طبیعی آن (رک: هندی، ۱۳۳۳: طا مقدمه و ۱۳۲-۱۱۰؛ باربور، ۱۳۶۲: ۴۵۰) یا مستثنا دانستن آن از قانون علیت (رک: مصطفی کریمی، «معجزات و کرامات پیامبر اعظم (ص)»، (معرفت، ش ۱۰۸، ۱۳۸۵) یا تفسیر قانون علیت به توالی اشیا^۱، وقوع معجزه و کرامت را پذیرفت (رک: کریمی، ۱۳۸۵: ۲۲-۱۰).

رفته‌رفته عرفا نیز برای اثبات کرامات به دلایل عقلی روی آوردند. به عنوان مثال، مؤیدالدین جندی بر آن است که چون ما عارفان چنین کراماتی را در خود دیده‌ایم، طبق برهان عقلی وجدان

ما امر ثبوتی است و عدم وجدان کسی که این کرامات را نیافته و نسبت به آن جاهل است، امری عدمی است

و لابد ثبوت امر ثبوتی و وجود حجت شهودی عقلا برهان قاطع است و عدم وجدان خصم دلالت جز بر جهل و عدم وجدان او نمی‌کند عندالمعارضه. و رجحان امور ثبوتی بر امور عدمی عظیم روشن است / (جندی، ۱۳۶۲: ۱۱۳).

مولانا، امام محمد غزالی، فخر رازی و سرانجام، فیلسوف متأله جهان اسلام، ملاصدرا نیز در اثبات عقلی کرامات، سخن رانده‌اند (همایی، ۱۳۷۶: ۳۰۰). با این حال، شبهاتی در رد کرامات همیشه مطرح بوده است که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

۱.۱. شبهه علی - معلولی

۱.۱.۱. شبهه معلول بدون علت

آنان که کرامات را محال عقلی می‌دانند، عمده شبهاتی که مطرح می‌کنند، از این گونه است: خرق عادت، خرق علت است؛ این یعنی گسست رابطه علی و معلولی و نقض قوانین طبیعت. از آنجا که چنین چیزی محال است، معجزه و کرامت نیز معلول بدون علت بوده، امری محال خواهد بود. به عبارت دیگر، هر معلولی علتی مسانخ با خود دارد اما «خرق عادت» به عنوان جنس و مقوم معجزات و کرامات، به مفهوم معلول بدون علت است. اگر معجزه و کرامت ناقض نظام علی معلولی باشند، تبدیل به مفهومی متناقض می‌شوند که اثبات آن‌ها، نفی آن‌ها را در پی خواهد داشت؛ دیگر آنکه غیرممکن خواهند بود؛ زیرا علیت یک قاعده عقلی و فلسفی است که نقض آن محال است؛ و سرانجام اینکه عقل ستیزی دین و عرفان را در پی خواهد داشت و تنها راه باور به این امور، ایمان و تعبد بدون تعقل و اندیشه خواهد بود. طبق این تقریر، تبدیل عصا به مار، از محالات بدیهی است. همچنین عموم معجزات و کرامات به اتهام مخالفت با بدیهیات مسلم عقلی، محکوم به بطلان خواهند بود.

در برابر شبهه فوق، گروهی جانب قانون علیت را گرفتند و منکر معجزات و کرامات شدند؛ مانند ابوبکر رازی (م ۲۵۱ق)، ابن راوندی (م قرن سوم ق)، برخی از معتزله و معمر بن عباد (م ۲۱۵ق) و پیروانش، سید احمد خان هندی و آخوندزاده (قدردان قراملکی، ۱۳۸۱: ۱۵۴). گروهی دیگر جانب وقوع خوارق را گرفتند و به قوانین عقلی اعتنا نکردند، مانند اشاعره و اهل حدیث که به خاطر اعتقاد

به توحید افعالی خداوند، قانون علی - معلولی را یک قرارداد بشری می‌دانند که درواقع «عادة الله» بوده، یکی از عادات خداوند نیز وقوع معجزات و خوارق است (ایجی، بی‌تا: ۳۴۱؛ تستری، بی‌تا، ج: ۱: ۲۸۶). هرچند از نظر ما خرق قانون علیت محال است ولی از نظر خدا بستگی به مشیت و اراده او دارد (مطهری، ۱۴۲۰: ۴۳۴). گروهی دیگر اصل علیت و وقوع معجزات را هم‌زمان پذیرفته و به توجیه سازگاری این دو با یکدیگر پرداخته‌اند، مانند بسیاری از معتزله و امامیه (رک: لطفی، ۱۳۸۸: ۱۱۸-۹۱) و نیز عرفا و متصوفه.

برای به رسمیت شناختن همزمان قانون علیت و وقوع معجزات و کرامات، دو راه وجود دارد:

۱.۱.۱.۱. علل طبیعی ناشناخته

نظام معهود، سنتی و عادی این جهان هیچ‌گاه عمومیت و کلیت ندارد بلکه استثنایپذیر بوده، هرگاه خداوند بخواهد، به وسیله اموری چون معجزات و کرامات، خرق می‌گردد. این باور خالی از تعبد و تکلف نیست اما اگر بگوییم که حتی معجزات و کرامات نیز در این نظام دارای عللی هرچند ناشناخته یا کمتر شناخته شده هستند، امری معقول به‌شمار می‌آید. علل طبیعی به دو گونه‌اند، برخی شناخته شده‌اند و برخی ناشناخته یا کمتر شناخته شده. بسیاری از خوارق عادات، متکی بر جنبه‌های ناشناخته همین طبیعت مادی هستند، نه فراطبیعت. قانون علیت بارها از سوی عرفا نادیده گرفته شده است زیرا آنان تنها به علل مادی شناخته شده معتقد نیستند. اگر علل ناشناخته و کمتر شناخته شده را به رسمیت بشناسیم، خللی به نظام علی و معلولی وارد نمی‌شود. کسی نمی‌تواند ادعا کند که علت هر پدیده‌ای را می‌داند. هنوز انبوهی از علل مادی و طبیعی شناخته نشده وجود دارد که شاید بشر هیچ‌گاه نتواند به تمام این سؤالات پاسخی قطعی دهد. تنها عالم مطلق است که می‌تواند مدعی شود علل تمام پدیده‌ها را می‌شناسد (استیس، ۱۳۶۷: ۱۳).

بسیاری از کرامات حسی و ظاهری^۲ معلول علل طبیعی ناشناخته‌اند. یکی از ناشناخته‌ترین علل طبیعی، قدرت روح و نفس آدمی است. قدرت برخی از نفوس، بسیار فراتر از قوای طبیعی است. صدرای شیرازی در این باره می‌نویسد: «لا عجب أن یکون لبعض النفوس قوة الهية، فبطبيعتها العنصر فی العالم المادی» (ملاصدرا، ۱۴۲۰: ۳۵۵). نفوس نیرومند واجد خصوصیتی هستند که به واسطه آن - ها می‌توانند بر طبیعت تأثیر بگذارند. حتی اشاعره که به واسطه اعتقاد سرسخت به توحید افعالی و مخالفت شدید با فلسفه و علوم عقلی، معجزه را فعل مستقیم خدا می‌دانند، در مواردی به واسطه

صراحت ظواهر آیات به صدور حداقل برخی از معجزات به دست خود پیامبر، به دخالت و تأثیر نفس پیامبر در صدور معجزات اقرار کرده‌اند (غزالی، ۱۳۶۱: ۲۳۸). مشهور امامیه و حکمای اسلامی همچون فارابی، ابن سینا، ابن رشد، سهروردی، ملاصدرا، فیض کاشانی، حکیم سبزواری و علامه طباطبایی، همگی نفوس انبیا و اولیا را دخیل در برخی از معجزات و کرامات دانسته‌اند (رک: لطیفی، ۱۳۸۸: ۱۰۹). بنابراین، اگر نگوییم همه، می‌توانیم بگوییم بسیاری از معجزات و کرامات از یک علت کمتر شناخته شده یعنی نیروی خارق‌العاده نفس و روح انبیا و اولیا برخوردارند.^۳ کمتر شناخته بودن روح، امری مسلم است: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء: ۸۵). باتوجه به اطلاعات اندک ما از روح، طبیعی است اگر اطلاعات ما از روح و نفس مستعد و نیرومند انبیا و اولیا به‌اندازه‌ای باشد که امری بالکل ناشناخته به‌شمار آید.

۲.۱.۱.۱. علل فراطبیعی

اصل مقوم در معجزه و کرامت، ناشناخته بودن علت نیست بلکه استناد به علت غیرمغلوب است. علت غیرمغلوب یعنی علت فراطبیعی، زیرا علل ناشناخته یا کمتر شناخته شده، ممکن است روزی سرانجام شناخته و مغلوب شوند، اما علل فراطبیعی نشانه اصالت الهی و فراطبیعی کرامات اصیل هستند. قوانین طبیعی، تحت اشراف قوانین فراطبیعی هستند و انبیا و اولیا با بهره‌گیری از نفوس ترکیه یافته و نیرومند خویش می‌توانند از قوانین فراطبیعی برای تخصیص قوانین طبیعی استفاده کنند. تنها در این صورت است که می‌توان استدلال امثال قشیری را در اثبات کرامات پذیرفت:

بدان که پیدا آمدن کرامت بر اولیا جایز است و دلیل بر جواز آن آن است که هر کار که بودن آن صورت بندد در عقل و حاصل شدن آن ادا نکند به برداشتن اصلی از اصول، واجب بود وصف کردن حق تعالی به قدرت بر آفریدن آن و چون واجب بود آن در مقدر حق تعالی، باید که روا بود حاصل شدن آن (قشیری، ۱۳۸۱: ۶۲۲).

درواقع قشیری قانون علیت تحت تفسیر عرفا را بدیهی فرض گرفته و آن‌گاه این نکته را متذکر شده که تنها چیزی که کرامات را محدود می‌کند، همان چیزی است که مقدورات الهی نمی‌تواند به آن تعلق گیرد:

و بدان که بسیار است از مقدورات که امروز به قطع دانیم که آن نشاید که کرامات اولیا بود و آن به‌ضرورت توان دانست یا مانند ضرورت. یکی از آن آنکه مردی پدید

آید که او را مادر و پدر نبود یا جمادی بهیمه‌ای گردد یا حیوانی، و امثال این بسیار بود (قشیری، ۱۳۸۱: ۶۳۰ و ۶۳۱).

فرق است میان محال عقلی و محال عادی. خوارق به محال عقلی تعلق نمی‌گیرند اما به محال ذاتی چرا.

در مقابل فلاسفه، متکلمان قرار دارند که رویکرد خاص خود را در برابر کرامات، اعجاز و خوارق عادات داشته‌اند. برخی از آن‌ها به‌جای توجیه هم‌زمان اصل علیت و وقوع معجزات و کرامات، صرفاً جانب معجزات و کرامات را گرفته، منکر اصل علیت شده‌اند. به‌عنوان مثال، غزالی به‌عنوان متکلمی مخالف با فلاسفه، اصل علیت را قبول ندارد و در برابر فلاسفه و کسانی که قائل به آن هستند، وقوع معجزات را خارق اصل علیت نمی‌داند (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۱۱ و ۱۱۴). به‌نظر او هر کس قائل به اصل علیت شد، باید ظهور قدرت مطلق الهی در قالب معجزات را انکار نماید و دیگر نمی‌تواند معجزات و کرامات را بپذیرد (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۱۱ و ۱۱۴). در برابر، اغلب عرفا اصل علیت را قبول دارند و هم‌زمان با جریان این اصل، به توجیه وقوع کرامات پرداخته‌اند. معجزات و کرامات، هم امکان وقوع دارند و هم وقوعشان توجیه‌پذیر بوده، از این جهت با اصل علیت ناسازگارند. مولانا دربارهٔ اینکه قوانین مادی مانعی بر سر راه فعل الهی نیست می‌گوید:

مردم را نظر به اسباب است و کارها از آن اسباب می‌دانند اما پیش‌اولیا کشف شده است که اسباب پرده‌ای بیش نیست تا مسبب را نبینند و ندانند. همچنان‌که کسی از پس پرده سخن می‌گوید، ندارد که پرده سخن می‌گوید و نداند که پرده بر کار نیست. و حجاب [محبوب] چون از پرده بیرون آید، معلوم شود که پرده بهانه بود. اولیای حق، بیرون اسباب کارها دیدند که گزارده شد و برآمد (مولانا، ۱۳۸۲: ۵۷).

آنگاه معجزات پیامبران را شاهد می‌آورد و می‌افزاید: «پس چون این را دیدند، دانستند که اسباب بهانه است، کارساز دگر است. اسباب جز روپوشی نیست تا عوام بدان مشغول شوند» (مولانا، ۱۳۸۲: ۵۷).

مبنای عقلی عرفا در به رسمیت شناختن علل فراطبیعی برای اثبات معجزات و کرامات، در سنت قرآنی نیز تأیید شده است. معجزه در جهان‌بینی قرآنی به‌معنای تصرف فراطبیعت در طبیعت است. این فرایند هیچ قانون عقلی و ازجمله قانون علیت را باطل نمی‌کند. قانون علیت عام مورد تأیید قرآن است: «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (طلاق: ۳). طبق این آیه، هر پدیده‌ای چه دارای اسباب

طبیعی باشد و یا فراطبیعی، میزانی دارد که ازسوی خداوند مقدر شده است. اینکه خداوند قادر است فراتر از علل و اسباب طبیعی در هر چیزی تصرف کند، تعارض عقلی با قوانین معهود و مأنوس مادی ندارد (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۷۳-۷۷). هیچ اشکال عقلی به وجود نمی‌آید اگر خداوند به-منظور آشکار ساختن حقیقتی به‌طور مستقیم یا به واسطه انبیا و اولیا در نظام طبیعت دخالت و تصرف کند. هرگاه نتوانیم علتی طبیعی برای یک معلول بیابیم، یا به‌خاطر جهل ما در شناخت تمام علل طبیعی است و یا به این خاطر که آن معلول دارای علل فراطبیعی است و نه طبیعی. معجزه از آن دست پدیده‌های ناشناخته‌ای است که دلیل ناشناخته بودن علت در آن، جهل بشر نیست. بشر هیچ‌گاه نمی‌تواند بر علت معجزه غالب شود. علت معجزه قاهر است (رک: طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۸۳) هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شود و ازهمین‌رو آن را «معجزه» خوانده‌اند. بنابراین، فقدان علل طبیعی به معنای فقدان علت به‌طور مطلق نیست بلکه نهایتاً دال بر فقدان علل مادی است (سبحانی، ۱۴۲۵ق، ج ۱: ۲۶). به تعبیر شهید مطهری، فرق است میان نقض یک قانون و حکومت کردن یک قانون بر قانون دیگر (مطهری، ۱۴۲۰ق: ۴: ۴۶۱). قوانین بالادست می‌توانند قوانین پایین‌دست را تخصیص بزنند، هرچند برای کسانی که با قوانین پایین‌دست طبیعی خو گرفته‌اند، امری محیرالعقول و خلاف عقل و خرد به نظر آید.

و اما آنچه تا اینجا در توجیه عقلی اخلال در نظام علی معلولی بیان شد، خالی از ذوق نبود. اگر بخواهیم صرفاً یک بحث عقلی ارائه دهیم، باید شبهه و پاسخ آن را به‌گونه‌ای دیگر تقریر کنیم:

شبهه: نقض قانون علیت توسط معجزه و کرامت، به این معناست که یا باید معجزه و کرامت را بپذیریم و قانون علیت را نفی کنیم یا قانون علیت را بپذیریم و معجزه و کرامت را نفی کنیم. اگر قانون علیت را بپذیریم، یکی از مسلم‌ترین قوانین عقلی را زیر پا گذاشته‌ایم. پذیرش کرامات به معنای پذیرش اموری بر خلاف جریان علی و معلولی جهان بوده، منجر به نقض این جریان طبیعی و زیر سؤال رفتن نظام عقلی می‌شود زیرا طبق این قانون، هر معلولی از علت خاص خودش صادر می‌شود.

پاسخ: معجزه و کرامت منافاتی با قانون علیت ندارد. قضیه علیت بدین‌صورت است که هر معلولی محتاج به علت است و هیچ معلولی بدون علت محقق نمی‌شود. این قانون قابل نقض نیست اما ما را ملزم نمی‌کند که برای هر معلولی یک علت شناخته‌شده مادی بیابیم. معجزات و کرامات

نیز بدون علت رخ نمی‌دهند، با این تفاوت که علت طبیعی ندارند بلکه علت ماوراءالطبیعی دارند. بسیاری از معلول‌های این جهان علتی ناشناخته و یا دست‌کم کمتر شناخته‌شده دارند. این موضوع به معنای نقض قانون علیت نیست.

پاسخ فوق به معنای توسعه در علل اشیاست. بنابراین تقریر، علت تنها به علت مادی محدود نیست و مجموعه علل بر دو دسته‌اند: مادی و طبیعی؛ مجرد و فراطبیعی. معجزه و کرامت، علل مجرد و ماوراءالطبیعی دارند که به واسطه قوت و همت نفس انسانی - نورانی یا همان نفس مجرد و آسمانی و ارتباط او با عوالم مجرد غیرمادی که قوانین آن بر قوانین جهان اشراف دارد رخ می‌دهند. تصرف نفس انسانی در هیولای عالم جسمانی امری کاملاً منطقی و مطابق با نظام علی و معلولی است. کرامات پدیده‌ای غیرقابل انکارند که اگر به نظر مخل قانون علیت می‌رسند، بدین معناست که ما از درک علت آن عاجزیم. چهل ما نسبت به علت یک معلول، مجوز ما برای محال دانستن آن نیست. قانون علیت نیز چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد و تنها به ما گوشزد می‌کند که «هر معلولی بدون علت نیست» و نه بیش از این. دربرابر اموری چون کرامات که دلایل بسیار ازسوی بزرگان برای اثبات آن اقامه شده، اگر کسی نتوانست علت آن را بشناسد، به این معناست که تجربه ناقصی از آن داشته است. تجربه ما از یک پدیده، همیشه نمی‌تواند علت منحصره آن پدیده را تحت هر شرایط زمانی و مکانی ثابت کند. همیشه باید این احتمال را در نظر داشت که شاید مشکل از نوع تجربه ما بوده، تجربه دیگران ممکن است خلاف آن باشد. قانون علیت به هیچ‌وجه اجازه نمی‌دهد کسی تجربه ناقص خود را از یک پدیده، دستمایه استحاله آن نموده، این کار خود را نیز مستند به این قانون نماید.

۲.۱.۱. شبهه عدم سنخیت علت و معلول

طبق تقریر گذشته برای عدم اخلال اعجاز و کرامت در نظام علی معلولی، باید قائل به یک علت فراطبیعی برای برخی از معلول‌های طبیعی بود و چنین چیزی عقلاً باطل است زیرا علت و معلول طبق یک قاعده مشهور عقلی باید با یکدیگر سنخیت داشته باشند. اصل سنخیت علت و معلول ایجاب می‌کند که برای معلول‌های طبیعی، قائل به عللی طبیعی باشیم. صدور هر معلولی را نمی‌توان به هر علتی منتسب نمود. چنین چیزی عقلاً غیرقابل قبول بوده، موجب هرج و مرج شده، نتیجه آن می‌شود که می‌توان هر پدیده‌ای را به هر چیز موهوم، ناشناخته و ناهمگون با آن پدیده نسبت داد.

باید علت و معلول با یکدیگر سنخیت و مناسبت داشته باشند تا چنین مفسده‌ای پیش نیاید. به فرض آنکه تقریر فوق در توجیه عدم اخلال معجزات و کرامات در نظام علی معلولی مورد پذیرش باشد، بی‌توجهی به اصل سنخیت علت و معلول باعث می‌شود که تقریر فوق نیز دچار مشکل عقلی شده، به‌هیچ‌وجه نتوان برای پدیده‌هایی از این دست، امکان عقلی مورد تأییدی لحاظ نمود. در نتیجه، مشکل استحاله عقلی همچنان لاینحل خواهد ماند. مثال روشن برای شبهه عدم سنخیت علت و معلول، زنده شدن مُرده بر اثر تماس با گوشت گاو در داستان گاو بنی اسرائیل است. بدیهی است که هیچ مُرده‌ای در تماس با گوشت گاو، زنده نمی‌شود!

پاسخ شبهه فوق در یک کلام این است که انقیاد از قوانین فراطبیعی تحت شرایطی خاص، جزو طبیعت جهان مادی است و از این نظر با یکدیگر سنخیت دارند. نکته مهم اینکه، هر کسی نمی‌تواند با روش‌های علمی و تجربی که همیشه در آن‌ها احتمال خطا وجود دارد، سنخیت همه اشیاء را با یکدیگر به‌طور کامل تعیین کند:

تعیین کیفیت سنخیت بین علت و معلول خاص، از طریق روش‌های علمی میسر نیست. براساس روش علمی اگر بتوانیم تمامی سازوکارهای طبیعت را حقیقتاً به‌دست آوریم، این احتمال را نمی‌توانیم طرد کنیم که اگر عامل فراطبیعی بیرون از این دستگاه با یکی از مکانیسم‌های درونی آن، ارتباطی که چگونگی آن برای ما نامعلوم است پیدا کند و آن را تحت تصرف خود درآورد، آثاری عجیب پدیدار خواهد شد، بدون اینکه اصل سنخیت نقض شود (بوذری‌نژاد، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

ابن‌سینا، سهروردی و بسیاری از بزرگان، علت اصلی وقوع کرامات را در نحوه ارتباط نفس انسانی نبی و ولی با فراطبیعت دانسته‌اند. حال که نه معلومات تجربی دقیقی از روح و نفس انسانی، به‌خصوص روح و نفس انسان صاحب اعجاز و صاحب کرامت داریم و نه از عوالم ماوراء، چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که فراطبیعت با طبیعت سنخیت ندارد؟ نقض قوانین طبیعت مادی در مواردی خاص با قوانین فراطبیعی، خود یکی از قوانین طبیعی است. این به‌معنای شمول قوانین فراطبیعی بر قوانین طبیعی، اشراف فراطبیعت بر طبیعت و محدود شدن یکی به‌واسطه دیگری است، نه نقض، نفی و نادیده گرفتن قوانین طبیعی و ازجمله قانون علیت. انبیا و اولیا با بهره‌مندی از نفس مجرد انسانی خود مظهر سنخیت تام میان ماده و معنا هستند. استبعاد نخواهد داشت اگر نوع ارتباط

طبیعی - فراطبیعی این نفوس استثنایی در مواردی خاص، منجر به نمایش برتری و شمول فراطبیعت بر طبیعت گردد و همگان را به واسطه خرق عاداتِ معهودِ بشری به شدت شگفت‌زده نماید، تا آنجا که بسیاری راه انکار را در پیش گیرند. از این نظر، زنده شدن مُرده بر اثر تماس با گوشت گاو در داستان گاو بنی اسرائیل، صدور معلول (احیاء) از علت مشخص شده در داستان (تماس با گوشت گاو) نیست تا شبهه عدم سنخیت معلول با علت پیش آید. علت واقعی، نفس موسی^(ع) و نوع ارتباطش با علل فراطبیعی است.

هرچند نمی‌توان معجزات و کرامات را به همین سادگی طبق قانون علیت دچار استحاله عقلی دانست، رفع استحاله عقلی باعث رفع جمیع شبهات و اثبات صد درصد امکان عقلی نبوده است. عرفا پس از اثبات اصل امکان کرامات نیز پاسخ‌گوی شبهاتی پیرامون این اصل بوده‌اند، از جمله شبهاتی که از این پس می‌آید:

۲.۱. شبهه عدم لزوم کرامت برای اولیا

به فرض پذیرش امکان عقلی معجزات و کرامات، پدیده کرامت فاقد وجاهت عقلی لازم برای بروز و ظهور است. پیامبران به خاطر دعوی نبوت، نیازمند به اعجاز بودند تا حجت بر خلق تمام گردد و بر همه واجب شود که ایمان آورند. از این نظر، برخورداری از قدرت اعجاز برای ایشان لازم و واجب بوده است. در مقابل، ولیّ مأمور به نبوت و تحدّی نبوده، «نه بر خلق واجب است به ولایت وی ایمان آوردن. مر این کرامات را فایده چه باشد؟» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۵۷) بنابراین، اثبات کرامت برای ولی ضرورتی ندارد.

عرفا پاسخ داده‌اند: معجزه نشانه پیامبری است اما در آن شرط نشده است که حتماً باید ازسوی پیامبر صورت پذیرد. اگر خرق عادت ازسوی یکی از اولیای امت پیامبر رخ دهد، ادامه معجزات آن پیامبر بوده، گواه بر صدق اوست. لزوم وجود کرامات در کنار معجزات نیز به این صورت قابل درک است: کرامت امت، عین معجزه پیامبر است و تا شرع آن پیامبر باقی است، باید حجت او نیز باقی باشد. اولاً کرامت بر دست مؤمن مصدق مطیع پیدا می‌شود، ثانیاً گواهی بر صدق رسالت پیامبر است. در نتیجه، کرامت نیز خالی از تحدی نیست، اما نه برای ولی بلکه تحدی برای رسالت پیامبری که آن ولی تابع شریعت اوست. صدق ولایت یک ولی از طریق کرامات وی، تابعی است از صدق

رسالت پیامبری که آن ولی پیر و شریعت اوست. از آنجاکه کرامت واقعی و اصیل، تنها از سوی اولیا و مؤمنان راستین بروز می کند، این کرامت پیش از آنکه دال بر صدق آن ولی باشد، دال بر صدق نبی بوده، مردم را هر چه بیشتر به تبعیت از شریعت پیامبر سوق می دهد و شبهات را برطرف می سازد. از این طریق، ضرورت و لزوم وجود کرامات در کنار معجزات، به خوبی قابل درک خواهد بود (ر.ک: مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۵۷؛ هجویری، ۱۳۷۵: ۲۸۰ و ۲۷۹).

۳.۱. شکستن حریم نبوت

برخی اثبات کرامات را باعث خدشه وارد شدن به مقام نبوت دانسته اند (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۱۸). از نظر ایشان، فروکاستن مقام نبوت از طریق اثبات کرامات برای اولیا، کاری غیر عقلایی و برخلاف حکمت و مصلحت است. این اشکال بر اصل کرامات، به صورت شبهه‌هایی مختلف بیان شده است؛ از جمله:

۱.۳.۱. مشتبه شدن کرامات با معجزات

برخی دیگر که منکر کرامات شده‌اند، پنداشته‌اند که فرق میان انبیا و اولیا معجزه است، و آن صدور فعلی از انبیاست که غیر ایشان از مثل آن عاجزند. پس اگر اولیا نیز قادر به انجام چنین فعلی باشند، میان نبی و ولی فرقی نخواهد بود. از منظر ایشان، معجزه ویژگی خاص پیامبران است و ظهور آن از سوی دیگران، برتری انبیا را از بین می برد (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۱۸). شباهت برخی از کرامات اولیا با معجزات انبیا، موجب عدم تمایز میان این دو نبوده، هیچ گونه منع شرعی در پی نخواهد داشت. ذکر مشروح دلایل عقلی در این مجال نمی گنجد ولی عمده این دلایل بر پایه این دو جمله است: نه معجزه شرط نبوت است و نه کرامت شرط ولایت. معجزه بر کرامت عمومیت دارد و این هردو بر قوانین مادی عمومیت دارند. «از دیرباز، متکلمان، فیلسوفان و عارفان، میان این دو به رغم شباهت بسیار، قائل به تفکیک شده‌اند و کمتر کسی در این باب دچار اشکال شده است» (کمپانی زارع، ۱۳۸۹: ۴۲). از جمله عزالدین محمود کاشانی می نویسد:

نبوت انبیا، نه به وجود معجزه است بل به وحی و ارسال الهی است. پس هر که حق تعالی بدو وحی کرد و به خلقش فرستاد، نبی بود؛ اگر معجزه با وی باشد و اگر نباشد. و حال اولیا نه چنین است. و معجزه فعل انبیاست و کرامت فعل اولیا. معجزه از برای اظهار است و دعوی بر آن سابق، و کرامت از این هر دو صفت خالی. و اولیا را

کرامات، به برکت متابعت انبیا حاصل است و وجود این، در آن داخل (کاشانی، ۱۳۷۶: ۴۳ و ۴۴).

هجویری نیز کرامات اولیا را هم از نظر شرع جایز می‌داند و هم از نظر عقل و تحدید کرامات را به هیچ وجه بر نمی‌تابد. وی مخالف کسانی است که با ایجاد محدودیت در دایره امکان کرامت، سعی کرده‌اند شأن معجزه را بالاتر بدانند. اظهار کرامات بر دست ولی به هیچ وجه باطل کننده نبوت نخواهد بود و نیازی به محدودسازی کرامات نیست (هجویری، ۱۳۷۵: ۲۷۶). صدور خرق عاداتی همچون معجزه پیامبران به دست اولیای او نیز به اذن الهی میسر است و مفسده‌ای ندارد. برتری پیامبران به مرتبه عصمت و نبوت ایشان است و نه به معجزات و کرامات ایشان.

صاحب کتاب التعرف نیز می‌نویسد: «بر اثبات کرامات اولیا اجماع است اگرچه در ردیف معجزات باشد» (کلایادی، ۱۹۸۶: ۷۱). قاضی همدان نیز مشتبه شدن کرامت با معجزه را رد کرده، قائل به آن است که اولیا نیز می‌توانند همانند انبیا معجزه داشته باشند و از این نظر، هیچ گاه نگرانی‌ای وجود نداشته است (عین‌القضات، ۱۳۷۰: ۲۵۰ و ۲۵۱). جامی نیز در این باره می‌نویسد:

و بالجمله چون حضرت حق سبحانه و تعالی یکی از دوستان خود را مظهر قدرت کامله خود گرداند، در هیولای عالم هر نوع تصرفی را که خواهد تواند کرد بالحقیت آن تأثیر و تصرف حق سبحانه و تعالی است که در وی ظاهر می‌شود و وی در میان نی (جامی، ۱۳۸۲: ۲۲).

اطلاق و عدم محدودیت کرامات نسبت به معجزات به خوبی در عبارت فوق از جامی قابل درک است.

۲.۳.۱. شبهه برتری کرامات بر معجزات

مطلب دیگری که تصدیق کرامات مندرج در تذکره‌های عرفانی را با مشکل مواجه می‌سازد، موارد بسیار زیاد گزارش کرامت از مشایخ است تا حدی که بسیار بیشتر از معجزات و کرامات پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) است. چنان که در بیان تفاوت‌های میان معجزه و کرامت گذشت، یکی از مهم‌ترین علل پیدایش کرامات، تقویت ایمان و یقین است و کسانی که به درجات والای ایمان و یقین دست یافته‌اند، نیازی به ظهور کرامات ندارند. عزالدین کاشانی ضمن پرداختن به این موضوع، به مطلب مهمی اشاره می‌کند:

و از این جهت نقل کرامات و خوارق عادات، از صحابه رسول -صلی الله علیه و سلم- کمتر آمده است و از متأخران مشایخ بسیار، با آنکه حال صحابه فوق حال ایشان بود و علت آن است که ذکرش تقدیم یافت بلکه نظر بصیرت ایشان از مشاهده انوار قدرت در عین حکمت، چنان ممتملی و طافح بود که کشف آیات قدرت مجرد از حکمت، نزدیک ایشان غریب و عجیب نبود و در تقویت یقین ایشان زیادت تأثیری ننمود و دیگران را چون توان آن مشاهده نبود، لاجرم وقتی که از آن معنی چیزی بر ایشان مکشوف می‌شد، به سبب استغراب و استعجاب، از آن متأثر می‌گشتند و قوت یقینشان زیادت می‌شد (کاشانی، ۱۳۷۶: ۴۵).

عبارت فوق، پاسخ جالبی است به این شبهه مبتلی به در صدق کرامات که: چرا کرامات فلان شیخ صوفی در فلان تذکره عرفانی، بسی بیشتر از معجزات پیامبر خاتم^(ص) است. چنان که گذشت، کرامت لازمه تصدیق ولایت نیست بلکه فضیلت آنان است. هر چه مقامات ایشان والا تر باشد، کرامات ایشان کمتر خواهد بود و یا حداقل به گونه‌ای دیگر ظهور و بروز خواهد داشت که برای همگان قابل درک نخواهد بود.

پاسخ دیگر بر شبهه فوق چنان که پیش تر نیز بخشی از آن بیان شد، از آن قشیری است: اگر گوید چگونه روا بود ظاهر شدن کراماتی که زیادت بود در معنی، بر معجزات پیامبران -علیهم السلام- و روا بود تفضیل اولیا بر انبیا -علیهم السلام- گوئیم این کرامت‌ها با معجزه پیغمبر ما -صلی الله علیه و سلم- شود زیرا که هر که اندر اسلام صادق نبود کرامات بر وی ظاهر نگردد و هر پیغمبر که در امت وی یکی را کرامتی بود آن کرامت از جمله معجزات آن پیغمبر بود زیرا که اگر این رسول صادق نبودی کرامت ظاهر نشدی بر آنک متابع او کرد (قشیری، ۱۳۸۱: ۶۲۹).

چنان که ملاحظه می‌شود، قشیری با در نظر گرفتن این اصل که «کرامات اولیا مؤید معجزه و نبوت پیامبران است» به این شبهه پاسخ داده است. هر معجزه‌ای که از انبیا سر زند، رواست که از اولیا نیز پدید آید. هر کرامتی هم که از ولی سر زند، در واقع از پیامبری سر زده است که آن ولی ذیل امت اوست. از آنجا که پیامبر اسلام^(ص) «خاتم الانبیا» و «سید الرسل» است، طبیعی است اگر اولیای امت او صاحب کراماتی بیشتر از اولیای دیگر امت‌ها باشند. افزایش کرامات اولیا، بیان گر عظمت شأن آن نبی گرامی نسبت به دیگر پیامبران است. کرامات متمم معجزات است و از آنجا که

شریعت محمدی^(ص) تا روز قیامت پایدار خواهد بود، لازم است معجزات آن حضرت نیز در قالب کرامات اولیا تا ابد استمرار یابد. بنابراین، اینکه کرامات اولیا از نظر تعداد بیشتر از معجزات پیامبر اکرم^(ص) و یا شگفت‌انگیزتر از آن است، دال بر برتری کرامات بر معجزات نیست بلکه این کرامات، برگرفته از معجزات و مؤید شریعت نبوی است.

۴،۱. شبهه تحدید کرامات

کسانی نیز بوده‌اند که کرامات را محال عقلی نمی‌دانستند، اما قائل به تحدید آن بوده‌اند. آنان اصل امکان کرامات را مشروط به تحدید پذیرفته‌اند. این تحدید عمدتاً به دو گونه زیر رخ داده است:

۱،۴،۱. تحدید به شخص پیامبر

ذهن تجربه‌گرا خرق عادات را فقط از جانب پیامبر می‌داند و سحر و جادو را «قلب شیء» نمی‌داند بلکه آن را صرفاً چشم‌بندی می‌داند، از این رو برخی کرامات اولیا را انکار کرده، کرامات را تحدید نموده، خاص پیامبران دانسته‌اند (هندی، ۱۳۳۳، ج ۲: ۱۵۷). شاه ولی‌الله صاحب در کتاب *حجة الله البالغة* بر همین اساس به صراحت منکر کرامات شده است (هندی، ۱۳۳۳، ج ۲: ۱۵۷). در پاسخ باید گفت، حال که اصل خرق عادت ممکن است، چرا باید مصادیق آن را محدود به انبیا بدانیم؟ از این رو نفی کرامت از اولیا پذیرفتنی نیست (رک: تقوی بهبهانی، ۱۳۸۴: ۱۰۹).

۲،۴،۱. تحدید به عهد پیامبر

برخی دیگر نیز به گونه‌ای دیگر قائل به تحدید کرامات شده‌اند. از نظر ایشان، وقوع کرامت از جانب اولیا تنها در دوره زندگی پیامبر ممکن بوده است. مستملی بخاری این شبهه را چنین تقریر کرده است که کرامت در روزگار پیامبر، معجزه‌ای است از معجزات او، اما پس از او، تنها متعلق به کسی خواهد بود که کرامت از او سر می‌زند و نه پیامبر. نتیجه این التباس کرامت با اعجاز، التباس پیامبر و ولی بوده، از آنجاکه شبهه در نبوت جایز نیست، وقوع کرامات برای اولیا نیز تنها در عهد پیامبر ممکن خواهد بود (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۶۵).

مستملی بخاری در پاسخ آورده است، ظهور کرامات از اولیا همان‌گونه که در عصر پیامبر روا است، پس از او نیز چنین خواهد بود. اگر کرامات اولیا در عصر پیامبر در تأیید معجزات آن پیامبر است، پس از پیامبر نیز همین دلالت را خواهد داشت:

این ولی که به روزگار پیغامبر این کرامت بیافت، از بهر آن یافت که / مصدق داشته بود مر این پیغامبر را / که تصدیق آورد پیغامبر را و اگر مکذب بودی، مر پیغامبر را نیافتی. چون به تصدیق پیغامبر این کرامت یافت، درست گشت که آن پیغامبر حق است؛ از بهر آنکه اگر خدای عز و جل مر کذاب را همچنان دلیل دهد که مر صادق را، صدق از کذب جدا نگردد و بر صدق صادق هیچ دلیل نماند. پس چون کرامات ولی به عصر پیغامبر این معنی را باشد، همین معنی به غیر عصر پیغامبر موجود است؛ از بهر آنکه منکر پیغامبر عدو باشد و ما کرامت ولی را روا داریم و ولی مصدق باشد مر نبی را، آن کرامت به تصدیق [نبی] یابد. چون به تصدیق نبی یافت، معجزه نبی گردد، همچنان چون به عصر پیغامبر صلی الله علیه (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۹۶۵).

چنانکه ملاحظه می شود، مستملی بخاری نیز با توسل به اصل تأییدی کرامات برای معجزات پاسخ داده است. طبق این اصل

اگر خدای عز و جل مر این ولی را کرامتی پدید آرد، اندر نبوت پیغامبر قدح نکند و شبهتی نه افکند؛ از بهر آنکه وی بدین کرامت همان چیز ثابت می کند که پیغامبر به معجزه (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۹۷۶).

اگر کسی این اصل را بشناسد، بسیاری از شبهات مربوط به کرامات برایش مطرح نخواهد بود. طبق این اصل، نه تنها کرامات اولیا مقام نبوت را سست نمی کند بلکه مایه تجلیل و تأیید آن است (سراج طوسی، ۱۹۱۴م: ۳۲۳). بنابراین، اثبات کرامت برای اولیا، منجر به اثبات عظمت و برتری معجزه پیامبران خواهد بود (موسوی، ۱۳۹۴: ۳۰۰).

در پایان رد شبهات عقلی، به این شبهه نیز اشاره می کنیم که چرا کرامات خاص اولیا و بندگان صالح خداست؟ همان طور که صدور معجزه راستین از جانب خداوند به دست کسی که به دروغ ادعای نبوت کند محال است؛ زیرا خلاف قاعده حسن و قبح عقلی است (حکیم، ۱۹۷۹م: ۱۲۸؛ سبحانی، ۱۴۲۵؛ ج ۱: ۲۶۶)، صدور کرامات معنوی، باطنی و راستین نیز تنها از اولیای الهی ممکن است. آیه «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ...» (اعراف: ۱۴۶) نیز می تواند ناظر به همین موضوع باشد (ر: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۷۳۶).

۲. نقل

اینکه قرآن کریم جن و انس را به هماوردی دعوت می‌کند، شاهد بر امکان وقوع معجزات و خوارق عادات است. در این کتاب، نامی از کرامات به معنای مصطلح برده نشده، اما اهمیت این موضوع برای صاحب کتاب تا حدی است که به ده‌ها مورد از کرامات و خوارق عادات اشاره شده است. نام یکی از سوره‌های این کتاب به نام «مائده» ای است که به کرامت حضرت عیسی^(ع) بر حواریون نازل شد و دیگری (اسراء) کرامتی است که به عروج پیامبر اکرم^(ص) اشاره دارد (مائده: ۱۱۲). آیه «هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا» (مریم: ۲۵) شاهد بر آن است که کرامت خاص انبیا نبوده، ممکن است برای زنی پارسا نیز رخ دهد (رک: سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۹۶؛ قشیری، ۱۳۸۱: ۶۳۴). در آیه‌ای دیگر نیز به کرامت طعام آسمانی برای مریم اشاره شده است: «كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ» (آل عمران: ۳۷). کرامات مریم^(س) به حدی بود که زکریا^(ع) را که خود از انبیای الهی است، شگفت زده کرد. بیشترین حجم کرامات در قرآن، به این بانوی گرامی اختصاص دارد: فرستادن طعام آسمانی، بارداری به مسیح^(ع) بدون نکاح، خوردن خرما از درخت بی‌ثمر به هنگام نزدیکی به وضع حمل، و به سخن آمدن طفل شیرخوارش در دفاع از مادر.

بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز به معجزات انبیا اختصاص دارد اما آیات ۳۸-۴۰ سوره نمل در قالب نقل یک داستان تاریخی درباره سلیمان نبی^(ع) به صراحت به موضوع ولایت و کرامات اولیا می‌پردازد. از منظر عرفا ماجرای کرامت آصف بن برخیا در اثبات کرامت بسیار مهم است (رک: قشیری، ۱۳۸۱: ۶۲۸). عطار پس از نقل کرامت حبیب عجمی که فرزند بی‌خبر از مادر را به وسیله باد به او رساند می‌نویسد: «اگر کسی گوید که باد چگونه آورد؟ بگوی چنانکه شادروان سلیمان را یک ماهه راه به یک روز می‌برد و تخت بلقیس را به طرفه العینی به سلیمان باز رساند» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۲: ۵۸۴).

طبق این داستان، صدور خرق عادات و کرامات از سوی اشخاصی غیر از پیامبران نیز جایز است. در آیه چهل و نهم سوره نمل، سلیمان نبی^(ع) نه تنها به صدور خرق عادات و کرامات از سوی غیر پیامبران اعتقاد دارد، بلکه از ایشان می‌خواهد که خرق عادت خود را ظاهر کنند. همچنین این آیات ناظر به

انواع کرامت نیز هستند. بررسی تفاسیر وارد شده در ذیل عبارت «علم من الكتاب» و مقایسه آصف بن برخیا (الذی عنده علم من الكتاب) با «عفریت من الجن»، مقایسه دو نوع ولایت: ولایت خدا و ولایت شیطان، و دو نوع کرامت ظاهری (حسی) و باطنی است که ثمراتی را در پی خواهد داشت. داستان موسی و خضر نیز سراسر خرق عادت است و کرامت؛ به خصوص اگر طبق آنچه در قرآن نیز آمده، خضر را «بنده ای از بندگان خدا» بدانیم، نه پیامبری چون موسی: «این همه کار[ها] ناقض عادت بود که خضر - علیه السلام - بدان مخصوص بود و به یک قول گویند پیامبر نبود» (قشیری، ۱۳۸۱: ۶۳۵). همچنین قصه اصحاب کهف، خواب ایشان، «سخن گفتن سگ با ایشان و چیزهای دیگر بر ایشان» (قشیری، ۱۳۸۱: ۶۳۵). که به همراه کرامات خضر، در سوره کهف به تفصیل بیان شده است. «این جمله افعال ناقض عادتست و معلوم است که معجزه نیست باید که کرامت بود» (هجوری، ۱۳۷۵: ۲۹۲). و دیگر از کرامات مندرج در کتاب خدا، داستان اصحاب رقیم است (کهف: ۹؛ درباره داستان اصحاب رقیم، رک: جامی، ۱۳۸۲: ۲۲). همچنین داستان ذوالقرنین است و «تمکین حق تعالی او را که دیگران را نبود» (قشیری، ۱۳۸۱: ۶۳۵). به غیر از قشیری و سراج، مستملی بخاری نیز از جمله کسانی است که با استشهاد به قرآن در صدد اثبات کرامات برآمده است (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۵۹-۹۵۸).

از این ها گذشته، ادراکات فراحسی نیز مورد تأیید قرآن است (رک: خاکبازان، ۱۳۹۳: ۱۳۰-۱۱۵؛ کلاتری، ۱۳۸۹: ۱۵۲-۱۳۳). الفاظ فراوانی در قرآن ناظر به این پدیده‌های فراوانی و فراحسی به کار رفته است و از مرز بیست تعبیر می‌گذرد؛ واژه‌هایی چون بصیرت، حکمت، لب، عقل، تدبر و عرفان در قرآن ناظر به ادراکات فراحسی است (رک: فعالی، ۱۳۷۹: ۷۷).

افزون بر آیات، صوفیه به اخبار فراوانی نیز استدلال کرده‌اند که در باب کرامت اصحاب رسیده است؛ از جمله اصحاب پیامبر^(ص) نقل کرده‌اند که اسید بن حضیر و عتاب بن بشیر در شبی تاریک از محضر حضرت بیرون آمدند، درحالی که سر عصایشان چون چراغ می‌درخشید (ابونصر سراج،

۳. اجماع

در اینجا مراد از اجماع، اجماع فقهی نیست بلکه اتفاق اندیشمندان و اهل نظر است. عقلا که قضایای محال عقلی همچون اجتماع متباینین، امکان سلب چیزی از خود آن چیز و... را باطل می‌دانند، بر بسیاری از کرامات و معجزات صحه گذاشته، آن‌ها را محال ذاتی نمی‌دانند. اینکه بسیاری از عقلا از ادیان مختلف بسیاری از معجزات و کرامات را پذیرفته‌اند، اگر بیان‌گر اجماع بر اثبات این پدیده‌ها نباشد، دست‌کم اجماع عقلی بر رد و انکار آن‌ها را زیر سؤال می‌برد. تواتر اخبار مربوط به صدور کرامات از اولیای خدا، چه صوفی و چه غیرصوفی، انکار رخداد این پدیده‌ها را غیرممکن ساخته است. حتی امروزه نیز با وجود اولیای صاحب کرامت (رک: مقدادی، ۱۳۷۱؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۵ و...) کسی نمی‌تواند در اصل وجود پدیده‌ای به نام «کرامات اولیا» تردید داشته باشد. متکلمان شیعه یکسره کرامت را پذیرفته‌اند و دلیلش را وقوع آن در خارج دانسته‌اند. آنان کارهای خارق‌العاده صادر شده از پیامبر اسلام^(ص) را پیش از بعثت آن حضرت، کرامت می‌دانند (محمدی، ۱۳۷۸: ۳۷۲؛ علامه حلی، ۱۳۶۳: ۱۸۸ و ۱۸۹). علامه حلی به‌صراحت از این اجماع (اتفقت الامامیه) یاد کرده است (علامه حلی، ۱۳۶۳: ۱۸۶). علت اتخاذ این رویکرد قاطع را ازسوی شیعیان، باید در آشنایی کامل آن‌ها با مفهوم ولایت دانست. مفهوم کرامت، در ارتباط تنگاتنگ با آموزه ولایت است. هجویری در کشف المحجوب، دقیقاً پس از فصل «الکلام فی اثبات الکرامات»، احساس می‌کند که باید برای نشان دادن ارتباط تنگاتنگ کرامت و ولایت، فصل بعدی را «الکلام فی اثبات الولاية» بنامد. ظهور کرامات نزد فریقین از اهل سنت و جماعت نیز جایز است (هجویری، ۱۳۷۵: ۲۷۶). اشاعره (رک: حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۱۱۵؛ تفتازانی، ۱۳۸۳: ۲۴۰)، ماتریدی (ماتریدی، ۱۹۹۵: ۹۱) و حتی وهابیان (مغنیه، ۱۴۰۸: ۱۰۵ و ۱۰۶؛ ابن تیمیه، بی‌تا: ۱۰ و ۱۱) نیز کرامت را پذیرفته‌اند. جالب است که فرقه‌ای چون وهابیت که شفاعت اولیا و پیامبران را نمی‌پذیرد، نه تنها کرامات ایشان را می‌پذیرد بلکه سحر و جادو را نیز به شرط تلغزیدن به کفر، پذیرفته است! (مغنیه ۱۴۰۸: ۱۰۵ و ۱۰۶؛ ابن تیمیه، بی‌تا: ۱۰ و ۱۱).

در این میان، معتزله عقاید گوناگونی داشته‌اند. گروهی از آنان منکر کرامات بوده‌اند (علامه حلی، ۱۳۷۰: ۳۷۸). آنان با انکار «کلیت تخصیص کرامت»، آن را به چالش کشیده‌اند (هجویری، ۱۳۷۵: ۳۲۲). فخر رازی ادله ایشان را رد کرده است (فخرالدین رازی، ۱۹۸۶م، ج ۲: ۲۰۵-۲۰۳). به نظر معتزله خوارج عادات منتسب به غیر پیامبران در قرآن، از مقوله ارهاص^۵ است، نه کرامت. البته گروه دیگری از

معتزلیان منکر کرامات هستند که ارهاص را هم قبول ندارند. برخی دیگر از معتزله کرامات را به طور کلی رد نکرده، قائل به تحدید آن بوده‌اند. از نظر ایشان

کرامتی که بر عموم باشد رواست، مثل دعا برای آب در بیابان. در نظر گروهی از اهل سنت و جماعت، کرامت رواست اگر در حد معجزه نباشد. فقهای امت از اهل سنت و جماعت و اهل معرفت را اجماع است که کرامات اولیا جایز است هر چند اندر حد معجزات باشد (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۵۶).

سلفیه نیز همانند برخی از معتزلیان، منکر کرامات‌اند (شاطبی، ۱۴۲۰ق: ۳۱۹). گروهی از اهل جماعت، از بیم مشتبّه شدن امر کرامت با معجزه و انحراف مردم، آن را به کل منکر شده‌اند (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۹۵۶؛ هجویری، ۱۳۷۵: ۳۲۸).

در نتیجه، تنها محدودی از فرق تسنن به رد کرامت پرداخته‌اند. بیشتر اهل سنت و اشاعره، اصل کرامت را می‌پذیرند؛ گرچه در چگونگی و حدود امکان آن اختلاف نظر داشته، آن را به طور مطلق به رسمیت نشناخته‌اند (ابن منور، ۱۳۸۶، ج ۱: مقدمه ۹۷). امام قشیری با اشاره به تواتر اخبار مربوط به کرامات اولیا، ادعای اجماع اهل حق را در اثبات کرامات نموده است:

و جمهور اهل حق بر این‌اند و از بس خبرهای متواتر اندرین از هرگونه و حکایت‌ها آمده است، علم به بودن او و ظاهر شدن آن بر اولیا علمیست که شک را بدان راه نیست و هرکه در میان این طایفه افتد و حکایت‌های ایشان بشنود و خبرها، او را هیچ شک نماند اندرین جمله (قشیری، ۱۳۸۱: ۶۲۸).

کلابادی نیز به صراحت گفته است: «بر اثبات کرامات اولیا اجماع است، اگرچه در ردیف معجزات باشد» (کلابادی، ۱۹۸۶م: ۷۱). عزالدین محمود کاشانی نیز از این اجماع خبر داده است (کاشانی، ۱۳۷۶: ۴۳). نه تنها بوعلی سینای مشائی، بلکه امام المشککین فخر رازی نیز آن را پذیرفته است. حتی ابن خلدون وقتی به کرامات می‌رسد، گردن می‌نهد (ابن خلدون، ۱۳۵۳، ج ۲: ۹۸۹ و ۹۹۹).

نتیجه:

معجزه و کرامت معلولی است که علتی ناشناخته و فراطبیعی دارد که نفس نبی و ولی در صدور آن‌ها مؤثر است. بشر هنوز نتوانسته است تمام علل مادی و طبیعی را کشف کند و نمی‌تواند پدیده‌های فراطبیعی را به اتهام بی‌علتی، غیر معقول و محال بداند. معجزه و کرامت یک سنت الهی

و یک قانون فرادست بر تمام قوانین و قواعد فرودست عقلی و مادی است. عرفاً نظام معهود علی معلولی را تحت اشراف نظام دیگری می‌دانند و از این طریق، عقلاً معجزات و کرامات را قابل توجیه دانسته‌اند. طبق این توجیه، خوارق عادات اموری فراواقعی و ماوراءالطبیعی هستند که ازسوی صاحبان نفوس مستعدی پدید می‌آیند که قدرت تصرف در عوالم را دارند.

اثبات کرامات، خللی به نظام علی- معلولی وارد نمی‌کند زیرا خارق عادت، خارق علت نیست. شبهه معلول بدون علت نیز وارد نیست؛ زیرا ازسویی تمام علل طبیعی شناخته شده نیستند و ازسویی دیگر، کرامات دارای علل فراطبیعی هستند. شبهه عدم سنخیت علت و معلول نیز وارد نیست زیرا این یک قانون طبیعی است که تمام قوانین آن باید تحت شرایطی خاص از قوانین فراطبیعی تبعیت کنند. پس سنخیت همچنان برقرار است. در این نوشتار پس از اثبات اصل امکان کرامات، پاسخ‌گوی برخی دیگر از شبهات نیز بوده‌ایم؛ ازجمله لزوم کرامات برای اولیا را ثابت کرده و توضیح داده‌ایم که اثبات کرامات، منجر به شکسته شدن حریم اعجاز نبوی نمی‌شود. اثبات کرامات همچنین منجر به التباس نبی و ولی نخواهد شد تا تحدید به شخص یا عهد پیامبر را توجیه کند.

دیگر از دلایل اثبات، آیات و روایاتی است که دال بر امکان وقوع کرامات دارند. علاوه بر عقل و نقل، اجماع بزرگان بر این موضوع نیز قابل توجه است. کرامات در دنیای اسلام مخالفان معدودی دارد و اکثریت قریب به اتفاق بزرگان مسلمان آن را پذیرفته‌اند. برخی از اجماع درباره آن گفته‌اند و برخی دیگر نیز دلایل عقلی و نقلی در اثبات آن آورده‌اند. اینکه خوارق عادات و ادراکات فراحسی در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها در طول تاریخ به‌طور مکرر قابل مشاهده بوده است و امروزه نیز این مشاهدات ادامه دارد، اگر مثبت اجماع در این خصوص نباشد، حداقل اجماع بر انکار این پدیده‌ها را زیر سؤال می‌برد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. اشاعره بر این باورند که آنچه را ما علت می‌پنداریم، توالی دو شیء است که عادت خداوند بر آن تعلق گرفته که با آمدن یکی، دیگری هم می‌آید. در مواردی مانند معجزات، کاری بر خلاف عادت خدا انجام شده و خلاف عادت هم محال نیست (رک: غزالی، ۱۳۹۳م: ۲۳۷-۲۳۶). درمیان دانشمندان غربی، بارکلی نیز معتقد بود که روابط ضروری وجود ندارد (رک: کاپلستون، ۱۳۷۰، ج ۵: ۲۵۳). برای مشاهده نقد این دیدگاه (رک: اوسترین، ۱۳۶۸: ۶۲۱-۵۵۵).

۲. ابن عربی کرامات را به دو قسم حقی و معنوی می‌داند: «هی (کرامه) علی قسمین حسّیه و معنویه فالعامه ما تعرف الکرامه الا الحسّیه... اما الکرامه المعنویه فلا يعرفها الا الخواص من عباد» (ابن عربی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۳۶۹).
۳. برخی به صراحت این تفصیل را بیان کرده‌اند که برخی از معجزات همانند تبدیل عصای موسی^(ع) به اژدها به قرینه ترس و فرار موسی^(ع) از آن، صرفاً متکی به اراده خداست و نفس پیامبر در آن دخالتی نداشته است و برخی دیگر از معجزات به واسطه نفس پیامبر رخ داده‌اند (صفایی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۸۲). طبیعی است که برخی معجزات همچون تولد عیسی^(ع) بدون پدر و نزول فرشتگان در موطن مختلف برای یاری سپاه اسلام و نیز کراماتی چون اجابت دعا، عروج و... عمل مباشر صادر شده از خود نبی یا ولی نیست. در مقابل، خوارقی چون سخن گفتن با حیوانات، طی الارض، تصرف در ماده و طبیعت و... می‌تواند به واسطه قدرت روح و نفس و همت نبی و ولی رخ دهند.
۴. برای دیدن احادیث بیشتر ناظر به کرامت، رک: رجایی، ۱۳۶۴: ۸-۵۵۷؛ قشیری، ۱۳۸۱: ۶۳۴ به بعد؛ مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۹۶۷ و ۹۵۹؛ هجویری، ۱۳۷۵: ۲۹۶-۲۹۲؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج ۷: ۲۳۲ و ۲۳۳).
۵. ارهاص در لغت به معنای آماده چیزی شدن است یا بنا کردن دیوار یا بنا کردن خانه. از آنجا که این خوارق عادات نیز اعلام به بنای خانه نبوت است، به آن‌ها «ارهاص» گفته‌اند (جرجانی، ۱۳۶۸: ۹۶).

کتاب‌نامه:

- ابن تیمیه، تقی الدین. (بی تا)، المعجزة و کرامات الأولیاء، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۵۳)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۶۰)، رسائل، ترجمه ضیاءالدین دری، چاپ دوم، تهران: مرکزی.
- _____، (۱۳۳۲)، اشارات و تنبیهات، به کوشش احسان یارشاطر، تهران: انجمن آثار ملی.

- ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۴۲۰ق)، *الفتوحات المکیه*، تحقیق عثمان یحیی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن منور، محمد بن منور بن ابی سعد. (۱۳۸۶)، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چ ۷، تهران: آگاه.
- استیس، و.ت. (۱۳۶۷)، *عرفان و فلسفه*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: سروش.
- اوسترین، هنری. (۱۳۶۸)، *فلسفه علم کلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: هدی.
- ایجی، عبدالرحمن بن احمد. (بی تا)، *المواقف فی علم الکلام*، بیروت: عالم‌الکتب.
- باربور، ایان. (۱۳۶۲)، *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: مرکز.
- بوذری نژاد، یحیی. (۱۳۹۰)، «تبیین فلسفی معجزه و کرامت از دیدگاه سهروردی»، *آینه معرفت*، ش ۲۹، ص ۱۱۳-۸۷.
- تستری، قاضی نورالله. (بی تا)، *احقاق الحق*، تعلیق نجفی مرعشی، تهران: الاسلامیه.
- تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر. (۱۳۸۳)، *شرح عقاید النفسیه*، ترجمه امیرصادق تبریزی، سندج: کردستان.
- تقوی بهبهانی، نعمت‌الله. (۱۳۸۴)، «کرامات صوفیه»، *فصلنامه تخصصی ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی مشهد*، ش ۷ و ۸، ص ۹۲-۱۱۵.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۸۲)، *نفحات الأنس من حضرات القدس*، تصحیح محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: اطلاعات.
- جرجانی، علی بن محمد. (۱۳۶۸)، *التعریفات*، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
- جندی، مؤیدالدین. (۱۳۶۲)، *نفحة الروح و تحفة الفتوح*، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: مولی.
- حسن‌زاده آملی، حسن. (۱۳۹۰)، *دروس شرح اشارات و تنبیها (ابن سینا): نمط هفتم*، فی *التجريد*، قم: آیت اشراق.
- _____ . (۱۳۷۵)، *در آسمان معرفت: تذکره اوحدی از عالمان ربانی به بنان و بیان حضرت علامه حسن حسن‌زاده آملی*، گردآوری و تنظیم: محمد بدیعی، قم: تشیع. حسنی
- رازی، سیدمرتضی بن داعی. (۱۳۶۴)، *تبصرة العوام فی معرفه مقالات الأنام*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- حکیم، محمدتقی. (۱۹۷۹م)، *الأصول العامة للفقہ المقارن*، چاپ دوم، قم: مؤسسه آل‌البیت.

- خاکبازان، نوید و رحیم میر دریکوندی. (۱۳۹۳)، «ادراک فراحسی از دیدگاه اسلام و روان‌شناسی»، معرفت، س ۲۳، ش ۲۰۵، ۱۳۰-۱۱۵.
- رجایی بخارایی، احمد علی. (۱۳۶۴)، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ دوم، تهران: علمی.
- سبحانی، جعفر. (۱۴۲۵ق)، الفکر الخالد فی بیان العقائد، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- سبکی، عبدالوهاب بن تقی‌الدین. (۱۳۸۳ق)، طبقات الشافعیة الکبری، قاهره: مطبعة عیسی البابی الحلبي.
- سراج طوسی، ابونصر. (۱۹۱۴م)، اللمع فی التصوف، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، لیدن: مطبعة بریل.
- شاطبی، ابواسحق ابراهیم بن موسی. (۱۴۲۰ق)، الاعتصام، تعلیق محمود طعنة، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفة.
- صفایی، سید احمد. (۱۳۷۵)، علم کلام، تهران: دانشگاه تهران.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم: مکتبه النشر الاسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲)، مجمع البیان، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم. (۱۳۷۲)، تذکرة الاولیا، تصحیح محمد استعلامی، چاپ هفتم، تهران: زوار.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۳۷۰)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تهران: اسلامیه.
- _____ . (۱۳۶۳)، أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت، تحقیق: محمد نجمی زنجانی، قم: الشریف الرضی.
- عین‌القضات همدانی، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۰)، تمهیدات، تصحیح عقیف عسیران، چاپ سوم، تهران: منوچهری.
- غزالی، محمد. (۱۳۶۱)، تهافت الفلاسفه، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر. (۱۹۸۶م)، الاربعین فی اصول الدین، قاهره: مکتبه الازهریه.
- فعالی، محمد تقی. (۱۳۷۹)، «نگاه قرآن به عقلانیت دین»، صحیفه مبین، ش ۴، ص ۱۵-۱۰.
- قدردان قراملکی، محمد حسن. (۱۳۸۱)، معجزه در قلمرو عقل و دین، قم: تبلیغات اسلامی.

- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۷۴)، *الرساله القشیریة*، تحقیق عبدالحلیم محمود، قم: بیدار.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۱)، *رساله قشیریة*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چ ۷، تهران: علمی و فرهنگی.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۷۰)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال الدین امیراعلم، تهران: علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عزالدین محمود بن علی. (۱۳۷۶)، *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*، تصحیح جلال الدین همایی، چاپ پنجم، تهران: نشر هما.
- کریمی، مصطفی. (۱۳۸۵)، «معجزات و کرامات پیامبر اعظم (ص)»، معرفت، ش ۱۰۸، ص ۱۰-۲۲.
- کلابادی، ابوبکر محمد. (۱۹۸۶ م)، *التعرف لمذهب اهل التصوف*، دمشق: دارالایمان.
- کلانتری، ابراهیم. (۱۳۸۹)، «ادراکات فراحسی و قرآن»، پژوهش های قرآن و حدیث، س ۴۳، ش ۲، ص ۱۳۳-۱۵۲.
- کمپانی زارع، مهدی. (۱۳۸۹)، «پژوهشی شتابزده در باب کرامات و خوارق، تأملاتی انتقادی در باب کتاب حدیث کرامت»، کتاب ماه فلسفه، ش ۳۹، ص ۴۷-۳۴.
- لطیفی، رحیم و علی پریمی. (۱۳۸۸)، «معجزه و قانون علیت»، فصلنامه آیین حکمت، س ۱، ش ۲، ص ۹۱-۱۱۸.
- ماتریدی، ابوالثناء حنفی. (۱۹۹۵ م)، *التمهید لقواعد التوحید*، تحقیق عبدالحمید ترکی، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- محمدی، علی. (۱۳۷۸)، *شرح کشف المراد*، قم: دارالفکر.
- مستملی بخاری، اسماعیل. (۱۳۶۳)، *شرح التعرف*، تصحیح محمد روشن، تهران: اساطیر.
- مطهری، مرتضی. (۱۴۲۰ ق)، *مجموعه آثار*، قم: صدرا.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۴۰۸ ق)، *هذه هي الوهابية*، بی جا: منظمة الأعلام الاسلامی.
- مقدادی، علی. (۱۳۷۱)، *نشان از بی نشان ها*، تهران: زوار.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (۱۴۲۰ ق)، *المبدأ و المعاد*، بیروت: دارالهادی.
- موسوی، سید جلال. (۱۳۹۴)، «بررسی کرامت و کارکردهای آن در متون متقدم صوفیه»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناسختی، س ۱۱، ش ۴۰، ص ۳۱۸-۲۹۱.
- مولانا، جلال الدین محمد بلخی. (۱۳۸۲)، *فيه ما فيه*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: نامک.

- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. (۱۳۷۱)، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۷۵)، *کشف المحجوب*، تصحیح والتین آلکسی یویچ ژوکوفسکی، تهران: طهوری.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۶)، *مولوی‌نامه*، چاپ نهم، تهران: هما.
- هندی، سر سید احمدخان. (۱۳۳۳)، *تفسیرالقرآن و هو الهدی و الفرقان*، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: آفتاب.